۱۰. تعدد قرائات (۱۴۰۲/۱۰/۰۵)

سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - سه‌شنبه، ۰۵ دی ۱۴۰۲

- پیشگفتار (خلاصه)
- نفی وجود دو خط در زمان توحید مصاحف در کتاب پژوهشی در رسم مصحف
- احتمال تعدد خط و اختصاص خط ویژه برای تحمل قرائات در زمان توحید مصاحف
  - نقد این احتمال در کتاب پژوهشی در رسم مصحف
  - «ملک و مالک » و اختلاف مصاحف امصار شاهدی بر علیه ادعای کتاب پژوهشی در رسم المصحف
  - اختلاف مصاحف عثمانی در «وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا»، شاهدی بر اختلاف آنها برای تحمل قرائات
  - کلام شیخ طوسی و مرحوم طبرسی در اختلاف مصاحف «فلا» و «ولا»
  - کلام طبری در اختلاف قرائت «فلا» و «ولا»
  - ترجیح قرائت «ولا» توسط فرّاء، به جهت مناسبت معنا
  - اعتراض نحاس به فراء در ترجیح قرائت واو بر فاء در « ولا یخاف عقباها»
  - وجود قرائات مختلف در مدینه در عصر نزول و بعد از آن
  - فتوای بن باز در عدم جمع بین قرائات در رکعت واحده
  - تحلیل تفاوت برخی از قرائات قراءبا مصحف منطقه‌شان
  - عدم موافقت قرائت حفص در «ما عملته ایدیهم» با مصحف کوفه
  - عدم آگاهی قتیبه‌بن سعید از فضای قرائات در بیان ذهنیت اهل مدینه از قرائت اهل عراق
  - قرائت «والیخاف» در مصحف جد مالک و عدم تنافی آن با قول مالک « السنةقرائةنافع»
  - کتاب «هجاء السنه» غازی بن قیس، دال بر امتیاز رسم مصحف عثمانی

پیش‌گفتار (خلاصه)

نقد ادعای تطابق خط مصحف با خط رایج (۲)
احتمال تعدد خط و اختصاص خط ویژه برای تحمل قرائات در زمان توحید مصاحف،«ملک و مالک » و اختلاف مصاحف امصار شاهدی بر علیه ادعای کتاب پژوهشی در رسم المصحف، اختلاف مصاحف عثمانی در «وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا»، شاهدی بر اختلاف آنها برای تحمل قرائات، وجود قرائات مختلف در مدینه در عصر نزول و بعد از آن، فتوای بن باز در عدم جمع بین قرائات در رکعت واحده، تحلیل تفاوت برخی از قرائات قراءبا مصحف منطقه‌شان، کتاب «هجاء السنه» غازی بن قیس دال بر امتیاز رسم مصحف عثمانی

نفی وجود دو خط در زمان توحید مصاحف در کتاب پژوهشی در رسم مصحف

جلسه قبل کلام مالک را که در کتاب «پژوهشی در رسم مصحف» نقل کرده بودند، بحث کردیم. به وسیله آن، قول علماء بزرگ و متخصصین را در کرده بودند. آیا قول مالک در آنها هست یا نیست؟ عبارت آنها را خواندم.

در صفحه بیست و هشتم می‌گویند:

«گروه دیگری معتقد هستند»؛ این گروه، آدمهای کمی نیستند که تعبیری به گروه می‌کنند. **« پایه‌های رسم المصحف در زمان عثمان گذاشته شد، چرا که وی دستور داد قرآن را به‌گونه‌ای بنویسند که تحمل قرائات مختلف را داشته باشد»**؛ پس یک رسم المصحف خاص داشتیم. و لازمه چنین دستوری از زمان عثمان این بوده که یک رسم خاص درآمد که با رسم بریده‌ها، نامه‌ها و کتابها فرق داشت. عده‌ای به این صورت گفته‌اند. بعد می‌گویند این مطلب درست نیست. ارزیابی دارند. می‌گویند از مالک سؤال کردند که اگر بخواهیم قرآن را کتابت کنیم، «علی ما احدث الناس» که مردم تازه درآورده‌اند، جایز است بنویسیم؟ گفت نه. فرموده‌اند: **«از این نقل های تاریخی می‌توان برداشت نمود که در دوره توحید مصاحف دو شیوه نگارش وجود نداشته است»**؛ همانی که همه می‌نوشتند عثمان هم به همان طرز نوشت. چرا؟ **«زیرا چنانکه از ظاهر این عبارات بر می‌آید، خط در این دوره با یک روند تکاملی مواجه شده است»**؛ می‌گوید «احدث الناس». یعنی قبلاً یک خطی بود که حالا کامل شده. این خط کامل‌تری که «احدث الناس»، هجاءی که «احدث الناس» است را از مالک می‌پرسند طبق آن بنویسیم یا نه؟ می‌گوید نه. مثل همان قبلی بنویسید. خُب این دلالت روشن دارد بر اینکه اگر قبلاً هم دو تا بود، نمی گفتند «احدث الناس». اگر دو تا بود که سؤال می‌کردند به آن روش معمولی که قبلاً هم بوده می‌توان نوشت یا نه؟ ایشان به این صورت نتیجه‌گیری کرده‌اند.

البته بعد در مورد نظریه‌ای که می‌گوید احتمال وجوه قرائات را داشته باشد، می‌گویند: **«البته نظریه فوق را می‌توان به شکل دیگری مطرح کرد»**؛ شکل دیگر که هیچ؛ همانی که گفته‌اند جای خودش. آن شکل دیگر هم شکلی است که هیچ کسی نمی‌تواند جواب بدهد. دلیلش چنان محکم است که هر کسی به اینجا می‌رسد از روشهای اقناع محلی یا روشهای حذفی کلی استفاده می‌کند. هر کسی به‌نبال تحقیق باشد و مورد به مورد به‌نبال آن برود، بعد از فراغ از این موارد عده‌ای به یک اطمینان نفسانی می‌رسد. دیگر این جواب های کلی، اقناعی، اسکاتی به درد نمی‌خورد و با جواب هایی که برای پاک کردن صورت مسأله است، دیگر قانع نمی‌شود. چون به تفصیل دیده است.

احتمال تعدد خط و اختصاص خط ویژه برای تحمل قرائات در زمان توحید مصاحف

نقد این احتمال در کتاب پژوهشی در رسم مصحف

شکل دیگرش این است: اینکه گفته‌اند عثمان دستور داد به این صورت بنویسند تا تحمل قرائات شود، مقصود از آن حذف و اثبات کلمه باشد. یعنی همان «اختلاف مصاحف المصار». همین که مصحف مصار با هم فرق داشت، عثمان گفت که در آن‌ها به این صورت فرق بگذارید، نه اینکه نسخ اشتباه کرده. تا این قرائات را داشته باشد. **«یعنی به عبارت دیگر تحمل قرائات در مصاحف عثمان»**؛ دو مثال می‌زنند؛ «قال موسی»، «و قال موسی»، «و الزبر و الکتاب»، «و بالزبر و الکتاب»، بعد می‌گویند **«ناظر به نفی مصاحف منسوب به صحابه باشد»**. مصاحف صحابه بود، عثمان آمد جلوی آن وسعت را گرفت. ولی تا حدی باز قرائت دیگر را طوری گذاشت که مصحف تحمل آن را داشته باشد. چند مثال دیگر هم می‌زنند.

«ملک و مالک » و اختلاف مصاحف امصار شاهدی بر علیه ادعای کتاب پژوهشی در رسم المصحف

ببینید خلاصه عثمان اشتباه کرد که «بالزبر» نوشت، ای درست نوشت؟! یکی به این صورت است و دیگری به آن صورت، کدام یکی از آنها است؟ اینکه خدمت شما عرض میکنم موارد مهم است، بعضی از آنها هست که حوزوی است. یعنی کسی که در حوزه کار فقهی-علمی میکند، نظرش را بیشتر جلب میکند تا کسی که در فضای دور از اینها است. یکی از مواردش را امروز آوردهام تا بخوانم.

چرا روی قرائت «ملک» و «مالک» بهعنوان مفتاح المفاتیح، این قدر بحث کردیم؟! به این خاطر که در سوره مبارکه حمد است. «لا صلاة الا بفاتحة الکتاب». هر مسلمانی قبل از بلوغش باید بخواند. خُب حالا «مالک» است یا «ملک» است؟ وقتی مراجعه میکنید میبینید اصلاً فضا، فضای دیگری است. این دو قرائت را چه کار میکنید؟! آن هم با این کثرت ابتلاء آن.

یکی از موارد دیگر این است...؛ «ملک» و «مالک» را از حیث رسم المصحف میدانیم. قبلاً صحبت شد که در تمام مصاحفی که عثمان نوشته «ملک» است؛ یعنی بدون الف است؛ قرائت «مالک» را داریم. از موارد جالب که مرحوم شیخ الطائفه و مرحوم طبرسی دارند و گفتم این از شاه کارهای ایشان است، درجایکه میخواستند «سبعة احرف» را به هفت نوع قرائت بگویند، یکی از آنها «بالزیادة و النقص» بود. ابن جزری، ابوالفضل رازی به مصاحف صحابه هم مثال زده بودند. «الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ» و «وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ»[1]، با آن نقل بخاری[2] که در خود سنیها بود. اما شیخ الطائفه و مرحوم طبرسی چقدر زیبا انتخاب کردهاند. و لذا هم تأیید کردهاند و گفتهاند قرآن باید متواتر باشد، نرفتهاند از روایت صحیح بخاری شاهد بیاورند که ابن مسعود گفته «و الذکر و الانثی». از چه چیزی شاهد آوردهاند؟ از همین اختلاف مصاحف امصار. یعنی هر دو بزرگوار این کار را کردهاند. مرحوم شیخ دو مثال زدهاند و مرحوم طبرسی یکی. ای برعکس. چرا؟ چون گفتهاند مصاحف امصار متواتر هستند. اینها بوده و همه مسلمانان آنها را میخواندند. وقتی همه میخواندند یکی از موارد «سبعة احرف» چه میشود؟ میشود این اختلاف و مصاحف امصار. این آقایان هم در آخر کار بحث کردهاند خودشان میگویند خُب حالا این تحمل قرائات چیست؟ میگویند کم است و «والنادر کالمعدوم». چهل و چهار مورد آوردهاند و میگویند «النادر کالمعدوم». شما چهل و چهار مورد در اختلاف مصاحف المصار آوردهای، بعد میگویی «النادر کالمعدوم»؟! این چه ناداری است که چهل و چهار مورد دارد؟! آن هم نه اینکه مسلمانان با آن تلقی خطای کاتب کنند، تلقی سهو الکاتب کنند، بلکه از روز اول به این صورت بوده. حالا من عبارت آنها را میخوانم.

[1] الليل ٣

[2] صحيح البخاري (٥/ ٢٥)

«ثم قال: كيف يقرأ عبد الله: والليل إذا يغشى؟ فقرأت عليه: والليل إذا يغشى. والنهار إذا تجلى والذكر والأنثى قال: «والله لقد أقرأنيها رسول الله صلى الله عليه وسلم من فيه إلى في»قال: كيف كان عبد الله يقرأ: والليل إذا يغشى والنهار إذا تجلى، قلت: والذكر والأنثى، قال: «ما زال بي هؤلاء حتى كادوا يستنزلوني عن شيء سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم».

اختلاف مصاحف عثمانی در «وَلَا يَخَافُ عُقبَاهَا»، شاهدی بر اختلاف آنها برای تحمل قرائات

قبل از آن یک مثال فقهی را عرض کنم. یکی از سوره هایی که رسم المصاحف در آن مختلف است، و مورد ابتلاء فقهی است ولو به حکم ندبی، ولی حکم ندبی‌ای است که مسلمانان از آن استقبال می‌کنند، به دنبالش می‌روند. مرتب هر سال آن را تکرار می‌کنند. آن چه چیزی است؟ نماز عید است. نماز عیدین را چه کسی است از رسانه‌ها نشنیده باشد؟! به گمانم در صد امامی که نماز عید می‌خوانند نود درصدشان سوره «والشمس» را می‌خوانند. یعنی به جای آن «انا انزلناه» نمی‌خوانند. همانی را که مرسوم و مستحب است می‌خوانند. در کتب فقهی، هم روایت داریم و هم فتوای اصحاب است بر اینکه مستحب است در نماز عیدین سوره شمس را بخوانید. خُب این یکی از موارد اختلاف المصاحف است. یعنی در آخر کار می‌رسید به «وَلَا يَخَافُ عُقبَاهَا»[1] یا «فلا یخاف عقباها»؟ در مصاحف عراق «ولا» بوده و در مصاحف مدینه و شام «فلا» بوده. این یکی از آن موارد است. حال سؤال حوزوی من این است: امری که استحباب شرعی دارد و محل ابتلای عموم مسلمانان است، و امامان جماعت در نمازهای عید می‌خوانند، آن هم با صدای رسا، خُب «فلا» می‌خوانند یا «ولا»؟ کدام یکی از اینها است؟ چون دو مصحف بوده هر کدام در محل خودشان بوده، و هر کدام قرائت مستند داشتند و مناسب همان می‌خواندند. مشکلی نبوده که «فلا» بخوانند و یا «و لا».

من بعضی از عبارات را می‌خوانم. جالب است. صبغه فقهی آن نزد من مهمتر است. یک چیزی است که زمینه اش بوده که بگویند سوره «والشمس» را که در نماز عید می‌خوانید نباید «ولا» یا «فلا» بخوانید. درحالیکه اصلاً چنین چیزی گفته نشده. اصلاً ذکری از آن نشده است. خُب حال ببینید. در این مواردیکه گفته‌اند، دارد:

---

[1] الشمس ۱۵

کلام شیخ طوسی و مرحوم طبرسی در اختلاف مصاحف «فلا» و «ولا»

مرحوم شیخ در تبیان فرمودهاند:

> القراءة
>
> قرأ أهل المدينة و ابن عامر فلا يخاف بالفاء و كذلك هو في مصاحف أهل المدينة و الشام و روي ذلك عن أبي عبد الله (عليه السلام) و الباقون « و لا يخاف » باالواو و كذلك هو في مصاحفهم[1]

«...و الباقون «و لا يخاف» باالواو و كذلك هو في مصاحفهم»؛ بعداً هم وجه آن را از ابوعلی فارسی نقل میکنند.

مرحوم طبرسی اضافهای دارند که خیلی جالب است. میگویند:

> القراءة
>
> قرأ أهل المدينة و ابن عامر فلا يخاف بالفاء و كذلك هو في مصاحف أهل المدينة و الشام و روي ذلك عن أبي عبد الله (عليه السلام) و الباقون « و لا يخاف » باالواو و كذلك هو في مصاحفهم[2]

«قرأ أهل المدينة و ابن عامر فلا يخاف بالفاء»؛ الآن مصاحف ما چون مصاحف کوفه است و قرائت حفص است، واو آمده است. اما اگر در الجزایر و مغرب و مراکش بروید، چون مصحفشان مصحف ورش است –الآن در اینترنت هم موجود است- «فلا» است. در نمازِ جماعت عیدشان «فلا یخالف» میخوانند. چون قرائتشان قرائت نافع است. اما در ایران امام جماعت میخواند «ولا یخاف». چون قرائتش قرائت حفص است. این قرائت هم قرائتی است که موافق با مصحف آنها است. مرحوم طبرسی میفرمایند:

«... و كذلك وه في مصاحف أهل المدينة و الشام». اینجا اضافه مجمع بر تبیان است: **«و روي ذلك عن أبي عبد الله علیه‌السلام»**؛ از امام صادق علیه‌السلام هم «فلا» روایت شده است. **«و الباقون»**؛ غیر اهل مدینه، **«و لا يخاف» بالواو و كذلك وه في مصاحفهم»**؛ در مصاحف غیر آنها هم «واو» است.

خُب الآن یک محل ابتلای عموم مسلمانان سوره مبارکه «والشمس» است که در نماز عیدی که با این وسعت و بازتاب خوانده می‌شود، چرا سؤال نشده؟ چرا مطرح نشده که وقتی می‌خواهیم بخوانیم کدام یکی از آنها درست است؟ اینجا که دیگر «ملک» و «مالک» نیست که بگویید هر دوی آنها می شده حالا یکی در قرائت اشتباه کرده است. اینجا که رسم المصحف است، دو تا است. الآن هم مرحوم طبرسی می‌گویند «في مصاحفهم»، می‌گویند «و روی عن ابی عبدالله»! این «روی» هم طبیعی است چون حضرت اهل مدینه بودند و قرائت اهل مدینه «فاء» بود. دیگر «روی» نمی‌خواهد چون یک چیزی بود که طبیعت کار بود.

ببینید سؤال نشده است. با اینکه محل ابتلاء مسلمین است. برای این است که تلقی مسلمانان از هر دو، این بود که از کتاب الله هستند. همانی که قاسم بن سلام در فضائل القرآن بود. وقتی اختلاف مصاحف را گفت، در آخر گفت تمام اینها منزل من عند الله است، و هر کدام از اینها قرائت شود،

وهذه الحروف التي اختلفت فيها مصاحف أهل الشام وأهل العراق وقد وافقت أهل الحجاز في بعض ...قال أبو عبيد: هذه الحروف التي اختلفت في مصاحف الأمصار، ... وهي كلها عندنا كلام الله، والصلاة بها تامة إذ كانت هذه حالها**[3]**

«... وهي كلها عندنا كلام الله، والصلاة بها تامة»؛ می‌توانید همه آنها را در نماز بخوانید، علم اجمالی به یکی از آنها ندارید. **«والصلاة بها تامة اذا كانت هذه حالها»**؛ یعنی وقتی از طرف خدا آمده همه آنها قرآن است. و لذا مرحوم شیخ و مرحوم طبرسی چون بر مبنای شیعه می‌گویند قرآن باید متواتر باشد، مثالی که در سبعة احرف متواتر برای «بالزیادة و النقص» زدهاند، همین مثالهای اختلاف مصاحف الامصار بود. این هم نکات خیلی مهمی در این فضا است.

---

[1] التبيان في تفسير القرآن - الشيخ الطوسي (۱۰/ ۳۴۶)

[2] تفسير مجمع البيان - الطبرسي (۱۰/ ۳۲۸)

[3] فضائل القرآن للقاسم بن سلام (ص: ۳۲۸)

کلام طبری در اختلاف قرائت «فال» و «وال»

البته طبری می‌گوید:

واختلفت القراء في قراءة ذلك، فقرأته عامة قراء الحجاز والشام (فال يخاف عقباها) بالفاء، وكذلك ذلك في مصاحفهم، وقرأته عامة قراء العراق في المصرين بالواو (وال يخاف عقباها) وكذلك هو في مصاحفه. والصواب من القول في ذلك: أنهما قراءتان معروفتان، غير مختلفي المعنى، فبأيتهما قرأ القارئ فمصيب. **[1]**

«واختلفت القراء في قراءة ذلك، فقرأته عامة قراء الحجاز والشام (فال يخاف عقباها) بالفاء»؛ این مسامحه طبری است. چون در مصاحف اهل مکه به این صورت نیست. در مصاحف اهل مکه به واو است. در مصحف مدینه فاء است. اما او می‌گوید حجاز. **«و كذلك ذلك في مصاحفهم، وقرأته عامة قراء العراق في المصرين»**؛ یعنی کوفه و بصره، **«بالواو (وال يخاف عقباها) وكذلك هو في مصاحفه».** بعد می‌گوید: **«و الصواب من القول في ذلك: أنهما قراءتان معروفتان، غير مختلفي المعنى، فبأيتهما قرأ القارئ فمصيب»**؛ این حرف طبری است.

---

[1] تفسير الطبري = جامع البيان ت شاكر (٢٤/ ٤٦٢)

ترجیح قرائت «وال» توسط فرّاء، به جهت مناسبت معنا

اما معاصر او نحاس است. یکی از کتابهای خوب علوم قرآنی، اعراب القرآن نحاس است. نحاس در سال سیصد و سی و هشت وفات کرده است. هفت-هشت سال بعد از مرحوم کلینی وفات کرده است. در آن زمان بوده. تا خود طبری خیلی فاصلهای ندارد. ببینید وفات فرّاء دویست و هفت است. خیلی جلوتر است. در معانی القرآن فرّاء میگوید:

> وقوله عز وجل: ولا يخاف عقباها
>
> أهل المدينة يقرءون: «فلا يخاف عقباها» بالفاء، وكذلك هي في مصاحفهم، وأهل الكوفة و البصرة: «ولا يخاف عقباها» بالواو والواو في التفسير أجود [۱۴۰/ ب] لأنه جاء: عقرها ولم يخف عاقبة عقرها، فالواو هاهنا أجود، ويقال: لا يخاف عقباها. لا يخاف الله أن ترجع وتعقب بعد إهلاكه، فالفاء بهذا المعنى أجود من الواو وكل صواب[1]

«أهل المدينة يقرءون: «فلا يخاف عقباها» بالفاء، وكذلك هي في مصاحفهم، وأهل الكوفة و البصرة: «ولا يخاف عقباها» بالواو والواو في التفسير أجود»؛ از حیث معنا واو بهتر است.

«لأنه جاء: عقرها»؛ قبلش گفت «فعقروها»، لذا «ولا یخاف عقباها»؛ یعنی آن عاقر. نه اینکه خدا نمی ترسد. خدا از چه میترسد؟! خدا نمی ترسد. «فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا، وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا»[2]. البته در این معنا وجوه مختلفی گفتهاند، فعلاً او میگوید این اجود است. و الا در تفسیر قمی در روایتی دارد یعنی خدا ابائی ندارد. یعنی هر دو قرائتش در تفسیر قمی به هر دو نحو آمده است. فعلاً فرار این را میگوید. میگوید «في التفسير اجود».

«ولم يخف عاقبة عقرها، فالواو هاهنا أجود، ويقال: لا يخاف عقباها. لا يخاف الله أن ترجع و تعقب بعد إهلاكه، فالفاء بهذا المعنى أجود من الواو وكل صواب»؛ با معانیای که به خدا بزنیم، فاء بهتر است.

---

[1] معاني القرآن للفراء (۳/ ۲۶۹)

۱۵ و ۱۴ سم‌ش‌لا [2]

اعتراض نحاس به فراء در ترجیح قرائت واو بر فاء در «والا یخاف عقباها»

حال ببینید نحاس چه می‌گوید. یکی از اساتیدی که این کتاب تصنیف ایشان است، یک اصطلاحی دارند و می‌گویند تا قبل از زمان ابن جزری همه قاری محور بودند. می‌گفتند قرائت فلانی؛ یعنی این قرائت از او برخاسته است. بعد از ابن جزری قرائت محور شدند. به قرائت تقدس دادند. درحالی‌که اصلاً به این صورت نیست. ابن جزری به این چه کار داشت؟! قبلش که قاری می‌گفتند فقط با خودش کار داشتند؟! از کجا می‌گویید؟! چون ابن مجاهد می‌گوید «خطأ و غلط». خُب اگر او تقدس داشت که نمی گفت «خطأ و غلط». اما ابن جزری هیچ کجا نمی‌گوید «خطأ و غلط».

درحالی‌که شواهد متعدد –بالای صد شاهد- می‌توانید پیدا کنید که از زمان قدیم قرائات محور بودند، نه قاری. اگر هم از قاری اسم می‌بردند به‌عنوان واسطه کار بوده. یکی از آن‌ها همین‌جا است. تا نحاس عبارت فرّاء را دیده به او تند می‌شود. می‌گوید دو قرائتی که معلوم است را می‌گویی‌م اجود این است؟!

> هكذا قرأ أهل البصرة وأهل الكوفة وقرأ أهل الحجاز و لا يخاف عقباها، وزعم الفراء أن الواو أجود. وهذا عظيم من القول أن يقال في ما قرأت به الجماعة ووقع للسواد المنقول عن الصحابة الذين أخذوه عن النبي صلى الله عليه وسلم: أجود أو خير. والقراءتان جميعا نقلهما الجماعة عن الجماعة، فهما بمنزلة آيتين لأن معناهما مختلف. قال أبو جعفر: سمعت إبراهيم بن محمد نفطويه يقول: من قرأ بالفاء فالمعنى لله لا غير، وهذا كما قال، وعليه أهل التأويل وهو صحيح عن ابن عباس قال إبراهيم بن محمد: ومن قرأ بالواو ذهب إلى أن المعنى للعاقر أي انبعث أشقاها ولا يخاف عقباها أي وهذه حاله. والذي قال حسن غير أنه لا يجوز أن يكون بالواو لله جل وعز الذي قاله بين والله أعلم بما أراد.[1]

«... و زعم الفراء أن الواو أجود. وهذا عظيم من القول»؛ کلمه بزرگی گفته است! یعنی چه می‌گوید اجود؟! چرا عظیم است؟ **«أن يقال في ما قرأت به الجماعة و وقع للسواد المنقول عن الصحابة الذين أخذوه عن النبي صلى الله عليه وسلم: أجود أو خير»؛** می‌گوییم این بهتر است و آن اجود است. وقتی هر دوی آن‌ها هست اجود چه معنایی دارد؟!

«والقراءتان جميعا نقلهما الجماعة عن الجماعة»؛ یعنی متواتر است. در مصاحف هم که هر دو هست. «**فهما بمنزلة آيتين**»؛ در دو آیه می‌توانید بگویید آیه سوره فلان از آیه سوره دیگر

اجود است؟! نمی‌تواند اینطور گفت. بعد اگر کسی بگوید معنای آنها که یکی است! می‌گوید نه، « **لأن معناهما مختلف»؛** معنای آنها مختلف است. خود فراء هم اشاره کرد. «معناهما مختلف» به چه معنا است؟ یعنی اگر بخوانید «فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا»؛ با این فاء، مرجع ضمیر «لایخاف» تنها خداوند متعال می‌شود. اما اگر واو بخوانید، سیاق هم تغییر می‌کند. «فدمدم علیهم ربهم بذنبهم فسوّیها، و لایخاف»؛ آن عاقر و کسی که این کار را کرد، از عاقبت نمی ترسید.

«قال أبو جعفر: سمعت إبراهيم بن محمد نفطويه يقول: من قرأ بالفاء فالمعنى لله لا غير، وهذا كما قال، وعليه أهل التأويل وهو صحيح عن ابن عباس قال إبراهيم بن محمد: ومن قرأ بالواو ذهب إلى أن المعنى للعاقر أي انبعث أشقاها ولا يخاف عقباها أي وهذه حاله. والذي قال حسن غير أنه لا يجوز أن يكون بالواو لله جل وعز الذي قاله بين والله أعلم بما أراد»؛ از حسن مطلبی را نقل می‌کند. خودتان مراجعه کنید.

---

[1] إعراب القرآن للنحاس (٥/ ١٤٨)

وجود قرائات مختلف در مدینه در عصر نزول و بعد از آن

شاگرد: وقتی قرآن در مدینه نازل شده چرا همه قرائت ها در مدینه مشهور نشده؟ یک قرائت در مدینه مشهور شد و وقتی به شهرهای دیگر رفت قرائت های دیگرش مشهور شد؟

استاد: در مدینه این قرائات بود. اتفاقا روایاتی که اهلسنت دارند، به این صورت است که میگویند دعواهای بین قرائات اصلش در مدینه رخ داد. ولی کسانی که در مدینه قرائات مختلف را تحمل کردند در بلاد پخش شدند. بعداً قرائت هر صحابی، در یک شهری به تواتر رسید. پخش شد. مکی بن ابیطالب هم توضیح داد. ولو در مختارش اشتباه کرد.

شاگرد: سوالم را به این صورت میپرسم که چرا هر قاری تنها یک قرائت را به شهرهای دیگر بردند، خُب هر کدام قرائتی را که شنیده بودند میبردند؟

استاد: اتفاقا از کلمات خیلی مهم علامه طباطبایی است. خُب شما میدانید که علامه طباطبایی یک عمر اشتغالشان به اینها بود. جزاف گو نیستند. در کتاب مهر تابان ببینید. در فدکیه یک عنوان باز کردهام تا شما که کار میکنید شواهد حرف این مرد بزرگ که در تفسیر کار کرده را ضمیمه کنید. در آن جلسه خصوصی ایشان میگویند نه تنها مصحف دو صحابی قرائتی بوده که از حضرت شنیده بودند و آن را ثبت کرده بودند، بلکه حتی یک صحابی دو جور مصحف داشت. این حرف آقای طباطبایی خیلی مهم است. یعنی ابی بن کعب چند قرائت داشت، ابن مسعود چند قرائت داشت.

شاگرد: در یک مصحف ابن مسعود «قل اعوذ برب الناس» جزء قرآن نیست و در یک مصحفی که الآن مشهور است و متواتر است سندش ابن مسعود است و جزء قرآن است. یعنی دو قرائت دارد.

استاد: یعنی ابن مسعود در روایاتی آمده، و الا عاصم خودش میگوید من همه اینها را به‌عنوان قرآن متواتر از طریق زر بن حبیش از عبدالله نقل میکنم. اتفاقا جواب آن روایاتی که از ابن مسعود میگویند، همین است. در جا انداختن افراد القرائه بعضی از آنها خیلی حساس بودند. این افرادالقرائه حساب خاص خودش را دارد.

رایت فی مصاحف عبدالله

بنابراین این حرف آقای طباطبایی خیلی مهم است. نمیدانم چند شاهد برای آن پیدا کردهام. ولی یک عنوانی گذاشتهام که بعداً هر کسی مطالعه میکند ببیند این شاهد این کلام علامه است. مثالًیکی از شاهدهایی که پیدا کردم این است: فرّاء مکرر میگوید «رایت فی مصحف عبد الله»، و

در مواضع مکرر دیگر می‌گوید «رایت فی مصاحف عبداللّه». یعنی مصحف با مصاحف فرق می‌کرده. می دانستیم چند جور مصحف دارد. مثلاً در یکی مصحف او به این صورت بوده و در مصحف دیگرش طور دیگری بوده. حالا باید ببینیم شواهدی برای حرف آقای طباطبایی باشیم.

شاگرد۲: اینها مؤید این می‌شود که در شهرهای دیگر هم باید بیش از یک قرائت ترویج می شده.

استاد: بله، اتفاقا کسانی که ببینیم فن قرائت بودند، اینها برایشان واضح بوده. اما بدنه مردم تاب اینها را ندارند. مخصوصاً که خود شارع روز اول افراد القرائه کرده. یعنی اجازه ندادند که در یک جلسه دو تا از آنها را بگویید. این اجازه ندادن مهم است. اما اینکه اجازه ندادن حرام است یا نه، باید بحث کنیم. خلف الحسینی مصری در کتاب «الآیات البینات فی حکم الجمع بین القرائات» می‌گوید حرام است. می‌گوید اصلاً به هیچ وجه جایز نیست که شما مجاز باشید در یک جلسه قرائت دو قرائت را بخوانید. این کتاب را علیه قرائت های مصری نوشته است. اما خُب نوعا نظرشان این نیست.

فتوای بن باز در عدم جمع بین قرائات در رکعت واحده

از بن باز یک استفتاء گذاشته‌ام. سایتی دارد که فتواهایش آن جا هست. از او سؤال کرده‌اند در یک رکعت نماز اگر با هم بخوانیم «ملک یوم الدین» و «مالک یوم الدین»، اشکال دارد یا ندارد؟ جواب او روی حساب فقه این است: می‌گوید اصل این‌که جایز است به هر کدام از این‌ها بخوانید مسلم است و هیچ مشکلی نیست. می‌خواهید «مالک» بخوانید یا «ملک» بخوانید. در رکعت اول «ملک» بخوانید و در رکعت دوم «مالک» بخوانید. همانطوری که ما در عروه می‌گوییم. بعد می‌گوید اما این‌که در یک رکعت با هم هر دو را بخوانید خلاف سنت است. یعنی سنت بر افراد بوده. اجازه نبوده که در یک بار خواندن دو قرائت را کنار هم بیاورید. می‌گوید خلاف سنت است. خلاف را به این صورت معنا می‌کند که چون نقلی نیامده است. نمی‌گوید امر کرده اینطور بخوانید. می‌گوید نقلی نیامده در این‌که در جایی بین این دو جمع کرده باشند. دیگران می‌گویند نقل نیامده است. ولی دنباله آن می‌گوید ولو در سنت نیامده اما «ولو قرأ بهما المصلی فصلاته صحیحة». یعنی با این‌که می‌گوید خلاف سنت انجام داده است، اما نمازش را باطل نمی‌داند. همان کاری که مرحوم آقای آملی و مرحوم آقای خوانساری رضوان الله علیهما می‌کردند. از مرحوم حاج شیخ عبدالکریم که استادشان بود، نقل می‌کنند که ایشان در نماز دو قرائت را می‌خواندند. در یک رکعت هر دو را می‌خواندند. آقای آملی در شرح عروه می‌گویند به نظرم این احتیاط نیست، بلکه باید دو نماز بخوانند. از مرحوم آسید احمد خوانساری نقل شده که من زدم استاد رفتم و منا‌قشه کردم که این کار شما حتی احتیاط نیست، شاید خلاف احتیاط باشد. می‌گویند از این منا‌قشه من حاج شیخ عبدالکریم دیگر ترک کردند. معلوم می‌شود که این‌ها در ذهنشان مطرح بوده و این چیزها را انجام می‌دادند.

تحلیل تفاوت برخی از قرائات قراءبا مصحف منطقه‌شان

شاگرد: شاهد مهمی که در فضای اینها بوده یکی خود شهر کوفه است که حداقل سه قرائت دارد. یکی دیگر اینکه فضایی که ابن مجاهد راه انداخت. یعقوب بصری است، در بصره حداقل دو قرائت خیلی مستقل بوده.

استاد: بله، ابوعمرو بن علا با یعقوب حضرمی، هر دو قاری بصره هستند و در مواردی اختلاف دارند. جالبتر اینکه دانی می‌گوید خیال نکنید وقتی رسم مصحف یک بلدی یک چیزی است، قاری هم باید همان را قرائت کند. بعد شروع به مثال زدن می‌کند. می‌گوید ببینید مصحف کوفه این است اما قاری آن جا به این صورت خوانده. چرا؟ چون برای قرائت خودش سند دارد. فقط به رسم نگاه نمی‌کند. اصلاً محوریت قرائت قاری به سندش بود. به سماع از شیخش بود. نه به نگاه کردن به رسم المصحف کوفه. این در فضای بحث خیلی مهم است. لذا دانی می‌گوید بله، سند او می‌تواند با مصحفش موافق باشد، و می‌تواند هم موافق نباشد.

عدم موافقت قرائت حفص در «ما عملتهٔ ایدیهم» با مصحف کوفه

عرض کردم آقای غانم قدوری در رسم المصحف[1] می‌گویند: مصحف اهل کوفه «وَ ما عَمِلَتْهُ ایدیهم»، «ه» ندارد، در مصحف مدینه «ه» دارد. اما چون قرائت ما قرائت حفص از عاصم است و حفص –نه شعبه- در اینجا طبق مصحف کوفه نخوانده...؛ ببینید چه جالب است. یعنی روایت حفص از عاصم در خصوص این مورد با مصحف اهل کوفه موافق نیست. آقا غانم قدوری وقتی می‌خواستند صافش کنند می‌گویند در اینجا دیگر طبق مصحف کوفه نمی نویسیم. الآن در مصاحف ما آمده «و ما عملتهٔ ایدیهم». این «ه» به‌خاطر حفص است. این از استثنائیاتی است که در علم رسم مصحف به آن تذکر می‌دهند. یعنی این قدر دقیق است. همه اینها حساب شده است. این یک تذکری است که به جا بود.

---

[1] رسم المصحف ص۵۸۶

عدم آگاهی قتیبةبن سعید از فضای قرائات در بیان ذهنیت اهل مدینه از قرائت اهل عراق

یک نقل دیگر را هم بگویم. وقتی حرف به دست کسانی می‌افتد که مطلب به دستشان نیست، اینطور می‌شود: در چند کتاب اهلسنت آمده است. اصل آن را در نرم‌افزار خودمان پیدا کردم. اصل آن را آوردم. در کتاب تاریخ دمشق، سیر اعلام النبلاء، تاریخ بغداد، و در کتابهای دیگر نقل شده که می‌گوید:

> قال قتيبة بن سعيد: قفلنا مع الليث بن سعد من الإسكندرية، وكان معه ثلاث سفائن سفينة فيها مطبخه، وسفينة فيها عياله، وسفينة فيها أضيافه. وكان إذا حضرته الصلاة يخرج إلى الشط، فيصلي، وكان ابنه شعيب إمامه. فخرجنا لصلاة المغرب، فقال: أين شعيب؟ فقالوا: حم، فقام الليث، فأذن، وأقام، ثم تقدم، فقرأ: " والشمس وضحاها "، فقرأ: " فلا تخاف عقباها "، وكذلك في مصاحف أهل المدينة، يقولون: وهو غلط من الكاتب عند أهل العراق - ويجهر ببسم الله الرحمن الرحيم، ويسلم تسليمة تلقاء وجهه[1]

ما با لیث بن سعد همراه بودیم. می‌گوید می‌خواست از اسکندریه مصر به این طرف بیاید. بعد نقلی که او دارد این است: می‌گوید همراه او بودیم، وقتی وقت نماز می‌رسید پسرش شعیب را جلو می‌گذاشت و خودش پشت سر پسرش نماز می‌خواند. یک دفعه دم مغرب آمد و گفت شعیب کجا است تا امامت کند؟ گفتند «حمّ»؛ تب کرده است. خودش ایستاد. «فقام الليث، فأذن، وأقام، ثم تقدم، فقرأ: " والشمس وضحاها "، فقرأ: " فلا تخاف عقباها "»؛ او از مصر آمده بود. این راوی -که ابواسحاق می‌گوید «سمعنا أبا رجاء قتيبة بن سعد»[2]- قتیبه می‌گوید وقتی دید «فلا یخاف عقباها» خواند، این قتیبه کوفی بود، از بچگی «ولا یخاف» شنیده بود. این توضیح از او است. معلوم است که فضا در دست او نیست. ببینید چطور توضیح می‌دهد. قتیبه می‌گوید:

«و كذلك في مصاحف أهل المدينة، يقولون»؛ اهل مدینه می‌گویند: «وهو غلط من الكاتب عند أهل العراق»؛ می‌گوید اهل مدینه می‌گویند مصحف اهل عراق اشتباه است. خطای از کاتب است که نوشته «ولا یخاف». این را او می‌گوید. چه کسی از اهل مدینه بوده که می‌گوید مصحف ما خوب است،

نه مصحف اهل عراق؟ او که اهل فن نبوده. از عوامی بوده که دیده دور است. با آن ارتکاز عرفی خود گفته مصحف ما درست است؛ ما اهل مدینه هستیم.

---

[1] مختصر تاريخ دمشق (٢١/ ٢٥١)

[2] تاريخ بغداد وذيوله ط العلمية (١٣/ ١٠)

قرائت «ولایخاف» در مصحف جد مالک و عدم تنافی آن با قول مالک « السنةقرائةنافع»

اما در مقابلش؛ از مصاحف ابن داود را در این صفحه نیاوردهام. از کتاب احکام القرآن ابن عربی است. ابن عربی معروف؛ ابوبکر ابن عربی. او طوری دیگری میگوید.

> **روی ابن وهب وابن القاسم عن مالك قال: أخرج إلينا مالك مصحفا لجده زعم أنه كتبه في أيام عثمان بن عفان، حين كتب المصاحف، مما فيه: ولا يخاف عقباها بالواو، وهكذا قرأ أبو عمرو من القراء السبعة وغيره[1]**

«روی ابن وهب وابن القاسم عن مالك»؛ مالک در مدینه است. میگوید اینها از مالک روایت کردهاند...؛ در اینجا باز دست ابن عربی نیست. ابن عربی از کسانی است که تخصص این کار را ندارد. ولو کتابهای مفصلی در علوم قرآنی دارد.

«قال: أخرج إلينا مالك مصحفا لجده»؛ میگوید ما بودیم؛ دو شاگرد تفسیری او بودند. مالک یک مصحف به ما نشان داد. مالک در مدینه بود.

«زعم أنه كتبه في أيام عثمان بن عفان»؛ جد او در همان زمان نوشته بود. مالک صد و هفتاد وفات کرده بود.

«حين كتب المصاحف، مما فيه»؛ در مصحف مالک بن انس در مدینه که میگفت در همان زمان نوشتند: «ولا يخاف عقباها بالواو، وهكذا قرأ أبو عمرو من القراء السبعة وغيره»؛ ابوعمر را دیده بوده و خیلی به او توجه داشته. میگوید ابوعمرو هم «ولا» خوانده است. مالک هم مصحف آورد و دیدیم «فلا» نیست. بعد شروع میکند از خودش مطالبی را میگوید که نزد من طلبه این حرفها خندهدار است. میگوید اگر مالک مصحفی آورد که در آن «ولایخاف» نوشته بود، درحالیکه قرائت نافع «فلا یخاف» است، پس چطور میگویید مالک گفته قرائت نافع سنت است؟!

> **فإن قيل: لم يقرأ به نافع، وقد قال مالك: السنة قراءة نافع.**
>
> **قلنا: ليس كل أحد من أصحابه، ولا كل سامع يفهم عنه في قراءة نافع الهمز وحذفه، والمد وتركه، والتفخيم والترقيق، والإدغام والإظهار، في نظائر له من الخلاف في القراءات؛ فدل على أنه أراد السنة في توسع الخلق في القراءة بهذه الوجوه من غير ارتباط إلى شيء مخصوص منها**[2]

«فإن قيل: لم يقرأ به نافع»؛ نافعی که در خود مدینه بوده و مالک هم او را ترویج می‌کرده، او که «فالیخاف» خوانده است! این را چه کار کنیم؟! «و قد قال مالك: السنة قراءة نافع»؛ و حال آنکه مالک گفته سنت قرائت نافع است.

«قلنا: ليس كل أحد من أصحابه، و لا كل سامع يفهم عنه في قراءة نافع الهمز وحذفه، والمد وتركه، والتفخيم والترقيق، والإدغام والإظهار، في نظائر له من الخلاف في القراءات؛ فدل على أنه أراد السنة في توسع الخلق في القراءة بهذه الوجوه من غير ارتباط إلى شيء مخصوص منها»؛ قرائت نافع سنت است، یعنی همانطوری که سنت حضرت بود که در قرائات توسعه می‌دادند، او هم گفت نافع هر طوری بخواند سنت است. یعنی حضرت اجازه دادند. منظورش این بود؟! قرائت نافع سنت است، یعنی از قرائت هایی است که حضرت از باب توسعه اجازه داده‌اند. یک چیزی خلاف متفاهم عند الکل مجبور شده معنا کند. و حال اینکه بحث اینها نیست. وقتی مطالب و مبادی به دستتان می‌آید خیلی روشن می‌شود که مقصود او چیست.

این را برای مثالی از ناحیه بحث فقهی گفته‌ام. اینکه سوره شمس مثال خوبی است. چرا؟ چون محل ابتلاء است. رسم المصاحف خیلی اختلاف دارد. اما سوره شمس محل بازتاب اجتماعی کاری است که حاذق یک سؤال بکنند. و حال اینکه نکرده‌اند. معلوم می‌شود در متفاهم آنها و نزد آنها واضح بوده.

شاگرد: نزد اهل‌سنت هم خواندن سوره شمس در نماز عیدین مستحب است؟

استاد: نمی‌دانم. امروز که برخورد کردم گفتم. از شیعه را گفتم. لااقل شیعه و فقهای شیعه باید بگویند. در مجمع البیان گفتند «روی عن ابی عبدالله علیه‌السلام»، و حال اینکه تمام شیعه که حفص از عاصم می‌خوانند «واو» می‌خوانند.

شاگرد۲: احتمال دارد که خیلی از این علماء شیعه ملتفت نبوده باشند؟ مخصوصاً متاخرین آنها.

استاد: متاخرین بعد از قرن یازدهم بله. اما قبلش اصلاً به این صورت نبود. شهید اول که خودشان امام هستند. شهید ثانی در شرح حال خود می‌گوید من کلمه به کلمه قرائات سبع را نزد استاد دو بار خوانده‌ام. خُب مثل شهید می‌تواند غفلت کند که واو یا فاء است؟! وقتی قرائات سبع را می‌خواند بخواند مجبور است قرائت «فاء» را هم بخواند. بعد می‌گوینند قرائت عشر را هم شروع کرده و به سوره کهف رسیده و نشد ادامه بدهم. یعنی این قدر کار ظریفی بوده. می‌نشستند و کلمه به کلمه می‌خواندند.

شاگرد: پس مقصودتان قبل از قرن یازدهم است.

استاد: بله، جلوترها می‌نشستند کلمه به کلمه می‌خواندند. لذا مرحوم طبرسی در مقدمه گفته‌اند هر حرف به حرفش سند دارد. کلمه به کلمه آنها را مراعات می‌کردند.

شاگرد۲: بعضی از علماء اهل فن این کار نبودند؛ همه مثل شهید اول اهل فن نبودند. لذا وقتی قاطبه علماء اهل فن نیستند آیا اصالً برای مردم سؤال میشود؟! یعنی همه میدیدند که علماء به یک نحو میخوانند و ما هم میخوانیم. مگر اشکالی هست؟! یعنی اینکه شما میفرمایید سؤال نشده، عرض میکنم سؤال نشدن زمانی است که مردم اصل اختلاف را متوجه شوند و میان علماء واضح شود و بعد سؤال نکنند.

استاد: ارتباطات که برقرار بود. کسی که در عراق بزرگ شد...؛ الآن این آقا میگوید اهل مدینه میگویند اهل عراق اشتباه کردهاند. مخصوصاً مؤید حرف ما است. کسی که میگوید اهل مدینه میگویند آن قرائت اشتباه است، درحالیکه اصحاب مفصل معصومین در کوفه بودند، مصحفشان هم «واو» بود، او هم میگوید اهل مدینه که «فاء» میخواندند میگفتند مصحف آنها اشتباه است، خُب نباید یکی از این شیعه ها از امام بپرسند ما در نماز میخوانیم «والیخاف»، در نماز عیدی که شما میگویید سوره شمس را بخوانیم، کدام یک از آنها را بخوانیم؟! ارتباطات بود، چون به آن جا میرفتند.

اتفاقا سوره شمس نکته فقهی دیگری هم دارد. از چیزهایی که شیعه و سنی نقل کردهاند این است: حضرت به امامهای جماعت ترغیب کردهاند که «اقرء بمثل سورة الشمس و الضحی». یعنی بین شیعه و سنی سفارش حضرت به اینکه در نماز سوره شمس و ضحی را بخوانند بود. خود این سفارش به چه معنا است؟ یعنی مکرر در مکرر مسلمانان این سوره را در نماز جماعت میشنیدند. بنابراین اینطور نبود که ارتباطات نباشد. وقتی میرفتند میدیدند، درحالیکه اصالً سؤال نکردهاند که مصحف ما اختلاف دارد. چرا؟ ادعای ما این است که برای آنها واضح بود که اینها متواتر است و همه آمده و تعدد قرائات جا گرفته بوده است. چیزی نیست که از آن سؤال کنند کدام درست است. لذا نحاس به فراء تند شد که وقتی همه آنها کلام خداست، اجود به چه معنا است؟!

---

[1] أحكام القرآن لابن العربي ط العلمية (۴/ ۴۰۳)

[2] همان

کتاب «هجاء السنه» غازی بن قیس، دال بر امتیاز رسم مصحف عثمانی

چند نکته دیگر هم می‌خواستم بگویم. هجاء در همین کتاب هست. صفحه سیزدهم همین کتاب هجاء را معنا کرده‌اند. شما ببینید هجاء را به چه صورت معنا می‌کنند. بعد ببینیم اینکه می‌گویند «احدث الناس من الهجاء» چه معنایی دارند.

می‌گویند: «بعد از لفظ کتاب در قرون اولیه کلمه هجاء بیشترین کاربرد را داشته»؛ برای اینکه خط را نشان بدهد. «به‌گونه‌ای‌که اگر عنوانی کتاب»؛ دقت کنید؛ اینجا خلاف حرف خودشان است. «اگر عنوانی کتب تألیف شده در حوزه خط، خصوصاً رسم المصحف بررسی شود، کتب زیادی با این عنوان به دست خواهد آمد»؛ یعنی عنوان هجاء. «برخی از آن کتاب‌ها عباراتان از...»؛ کتاب‌هایی که راجع به هجا است و اصلاً عنوانش هجا است. ما می‌گوییم رسم المصحف، آن‌ها می‌گویند هجاء. احتمال می‌دهید این کتاب‌ها چیست؟ یکی از آن‌ها از چه کسی است؟! از غازی بن قیس متوفای صد و دون و نه. یعنی هنوز سال دویست نشده بوده، او وفات کرده است. شاگرد نافع است. چیزی است که درست در مختار و اشکال آقایان است. می‌گوید «هجاء السنة». خُب اگر هجاء یک هجاء بود و آن هم دارد رسم را می‌گوید، خُب هجاء السنه به چه معنا است؟ از خود کلمه هجاء السنه معلوم می‌شود غازی راجع به‌خصوص قرآن آن را نوشته است. نه برای توضیح شیوه نگارش و اینکه مثل کتاب خط هجاء را توضیح بدهند. دقیقاً راجع به قرآن می‌نویسد. چه چیزی نوشته است؟ شما بگویید. می‌گویید داشته هجاء مستحدث را در می‌کرده؟! ای داشته توضیح می‌دهد؟! خُب آنکه توضیح نمی خواست، آنکه بود. مالک گفته بود ننویسید و تمام. دیگر کتاب نوشتن نمی‌خواست. از همین هجاء السنه‌ای که او نوشته، از کلمه «السنه» معلوم می‌شود که آن هجاء خاص خودش را داشت که او نوشت «هجاء السنه». منظور من را ملاحظه می‌کنید؟!

شاگرد: هجاء به‌معنای رسم است، اگر کسی کتابی بنویسد به نام رسم السنة، آدم حس می‌کند که دارد رسم قرآن را توضیح می‌دهد.

استاد: مگر قرآن چه فرقی می‌کند؟ بگوید من دارم خط دای می‌دهم!

شاگرد: کتابی باشد که رسم قرآن را دای بدهد.

استاد: مگر چه فرقی دارد؟

شاگرد: به‌خاطر اینکه قرآن پنج-شش رسم دارد. همین اختلاف مصاحف امصار.

استاد: نه، هجاء منظور است. بعد هم دارد «هجاء المصاحف». این یعنی چه؟

شاگرد: رسم المصاحف.

استاد: رسم المصاحف به چه صورت بود؟ یعنی فقط همین چهار مورد را بگویی؟!

شاگرد۲: این در زمانی بوده که «احدث الناس» بوده یا نبوده؟

استاد: بله.

شاگرد۲: خُب اگر بوده ممکن است ناظر به آن نوشته بوده. مثلاً مقصودش از هجاء السنه، این بوده که آن را حفظ کند و با رسم جدید ننویسند.

استاد: هجاء السنه، به قرآن اختصاص داشت یا ندشت؟

شاگرد۲: چون قرآن مهم شده، خط جدید آمده، او میگوید هجاء السنه همین خط قدیمی است. با این خط جدید اشتباهش نکنید.

شاگرد: تکاملیافته را دخالت ندهید.

استاد: آن چه که منظور من است، این است: اگر یک خط بود، وقتی احدث الناس شد، دو خط میشود. هجاء میگفت هجاء قدیمی و هجاء اصل مراد است. خُب چرا عنوان سنت روی هجاء میگذارد؟!

شاگرد۲: میخواهد بگوید سنت همان قدیمی است.

استاد: اصل این کتابهایی که آقایان گفتهاند این را در میکنند. الآن ایشان در پاورقی هجاء را به این صورت معنا میکنند. «علماء لغت هجاء را چنین معنا کردهاند: بیان حروف یک کلمه بهصورت حرف حرف. براساس کتابهایی که تحت عنوان هجاء المصاحف نوشته شده، شیوه نگارش کلمات قرآن را بیان نمودهاند». در پاورقی این را دارند. الهجاء؛ تهجی یعنی حروف مقطعه، در روایات هم حروف التهجی دارد. الهجاء تقطیع اللفظ بحروفها. از لسان العرب ذیل «هجو» است. «الهجاء هو التلفظ باسماء الحروف لا مسمیاتها»؛ مسمی چیست؟ نگویی «بِ»، «تِ»، «جِ»، بلکه بگویی «الف»، «جیم». به اسمائشان بگویی. این هجاء میشود. هجاء این است که آنها را جدا جدا کنیم.

وقتی هجاء مصاحف میگویی، یعنی حروف را جدا جدا بیاورند؟! ای نشان بدهند که این حروف چطور نوشته میشد؟! این محتملاتی است ک در جلسه قبل گفتیم. علی ای حال در آن زمان چیزی به نام رسم مصاحف بود. خطی بود که برای مصحف بود. ای حداقلش طبق آن چیزی که من عرض میکنم ولو صد در صد نباشد، میبینید در فضاهای بعدی هم تقویت میشود. وقتی غازی رسم هجاء السنه را میونویسد، اصلاً او فقط با قرآن کار دارد. شاگرد مهم نافع بوده. یکی از مهمترین منابع رسم المصحف که دانی برای ما باقی گذاشتهاند خود نافع است. المقنع فی رسم المصاحف را نگاه کنید. المقنع مهمترین منبع رسم المصحف است. همچنین کتاب شاگرد او سلیمان بن نجاح. مهمترین چیزی که در این کتابها هست، این است که منبع رسم نافع است. سندشان به او میرسد. غازی هم شاگرد او بوده. یعنی دقیقاً در کتابش که از نافع میگوید، میگوید هجاء السنة. یعنی من دارم حرفهای نافع را برای شما میگویم. شاگرد او بوده. او سبب بقاء اینها شده. هجاء السنه، یعنی من میگویم کیفیت نوشته شدن مصحف به چه صورت است. اگر کتاب من را ندانید و فقط بخواهید با آنچه که در رسم بَرَید و مطلق است –نه ما احدث- مصحف را ببینید، یعنی به هجاء السنه و رسم مصحف عثمانی نرسیدهاید. چرا؟ چون در هجاء السنه تعمد به کار رفته است. تعمدی که به علم نیاز دارد. به کتاب نیاز دارد. باید بگویم رسم به این صورت نوشته شده. همین هم باید باقی بماند تا بتوانیم اغراضی که ناسخ داشته را ابقاء کنیم. این اغراض از کجا آمده؟ یکی از مواضعی که این اغراض خودش را نشان میدهد در جایی است که رسم مصاحف مصار مختلف است. اختلاف مصاحف کلید است برای جاهایی که صریحاً اختلاف رسم مصاحف

نیست ولی پشتوانه قرائات دارد. آنها را توضیح میدهد.

میخواستم راجع به «لااذبحنه» هم عرض کنم.

شاگرد: اضافه در کلمه «هجاء السنه» چه اضافهای است؟ یعنی کسی میتواند مانند «القرائة سنة متبعة» بگیرد و بگوید هجاء ـسنت. نه اینکه با بقیه آن را مخلوط کنید.

استاد: الآن شما بهعنوان یک کتاب، هجاء السنة را دارید، دو فضای ذهنی است. یک فضای ذهنی همینی است که این آقایان ترسیم کردهاند؛ میگویند یک هجائی تازه آمده بود. غازی بن قیس چه کار کرده؟ میگوید مواظب باشید این احداث هجائی که شده سنت نیست؛ بلکه هجاء السنة آن است. این یک فضا است. این برای چه کسی است؟ برای کسی است که میگوید مصحف عثمانی رسم متمایزی در زمان خود عثمان نداشت. این خوب است. اما اگر با شواهد عدیده که بعدا ان شاءالله عرض میکنم، به این اطمینان رسیدیم که عثمان دستور داده بود که طوری بنویسند که مقری میخواست. همینطوری کسی نمیتوانست بخواند. گفتم آن مصری امروزی میگوید مگر میخواستند طلسم بنویسند؟! اینها چه مزخراتی است که میگویید؟! نمی خواستند طلسم بنویسند، بلکه میخواستند طوری بنویسند که وقتی مقری برای شاگرد خودش اقراء میکند، فقط یک زمینهای برای شاگرد باشد که اقراء مقری را بگیرد. پس طوری مینوشتند که خط تاب تحمل قرائات را داشته باشد.

الآن عبارات دانی را آماده کرده بودم که اول کار بخوانم. عبارت خیلی جالبی بود. انشاءالله برای جلسه بعد اول مباحثه میخوانم. عبارات دانی در اینکه در نوشتن تعمد بود. این فضا را در نظر بگیرید. منظور من این بود: اصل موضوع را فرض بگیرید؛ مصحف عثمان خط رایج نبود، عمدًا طوری نوشته بودند که مقری بتواند چند جور بخواند. این فضا را فرض بگیرید. بعد غازی بن قیس که شاگرد نافع است، کتاب هجاء السنة را مینویسد. از این چه چیزی میفهمید؟!

شاگرد: شواهد باعث شد که بفهمیم هجاء السنه چه چیزی است، نه اینکه از هجاء السنه به این برسیم. از اول از آن طرف شروع کردید.

استاد: من عرض میکنم وقتی روشن شد که این حرف در آن طرف شواهدی دارد، هجاء السنه علیه آنها میشود. چون در چنین فضایی دیگر هجاء السنه معنایی پیدا نمیکند. یعنی الآن نخواستم که این در او باشد. من میگویم بعد از اینکه معلوم میشود فضا، چه فضایی بود هجاء السنه غازی روشن است. آن وقت هم اضافه آن در «هجاء المصاحف» قشنگ میشود. یعنی این کتاب من برای توضیح یک رسم خاص است که شما باید آنها را برای مصاحف بدانید. نه اینکه بخواهید کلی خط را یاد بگیرید. مخصوصًا اینکه نحوی ها از قرن دوم شروع کردند خط قیاسی را درآوردند. جلسه قبل عرض کردم. خط قیاسی شروع شده بود. پنج گزینه را عرض کردم.

شاگرد: فرض کنید عوام الناس که اهل قرائت نیست، اختلاف قرائت اهل مدینه و کوفه را بشوند، این را چطور معنا میکنند؟ میگوید او اشتباه خواند و برای ما درست بود. کما اینکه او هم همینطور میگوید. خُب طبیعتًا سؤال نمیکنند که چرا به این صورت خواندهه. میگوید اشتباه خواندهه است. خودش آن قرائتی را میخواند که عالم شهرش میخواند. میگوید بقیه چیست؟ میگوید بقیه اشتباه است و آن عالم درست میخواند.

استاد: اگر به مدینه رفت و همانطور که روایت شده، امام «فلا» خواندند بعد چه کار میکنند؟ به دیگر شیعه ها میگوید آن غلط بود. آن چه که در عراق «ولا» میخواندیم غلط بود، من رفتم و شنیدم که امام علیهالسلام «فلا» خواندند. چرا بین شیعه این پخش نشد؟! چرا به هم نگفتند وقتی در نماز عید مرتب میخواهید «و الشمس» بخوانید، حضرت گفتهاند مصحف ما غلط است؟ چرا این در یک جا نیامده؟! ریزتریی چیزها را نقل میکردند. روش حذفی است. خُب میگویید مردم در میشدند و

همینطور میرفتند. اما متخصصین داشتیم یا ندا‌شتیم؟! اگر بودند چرا چیزی نگفته اند؟! زراره باید بگوید ما در کوفی هستیم، «والا» میخوانیم، شما مصحف شما در مدینه «فلا» است، کدام را بخوانیم؟! زراره که دیگر عوام نبود. محمد بن مسلم که عوام نبود. ابان بن تغلب خودش در کوفه بود. متخصص بود. برای آنها این قرائات دو دوتا چهارتا بود. اصلاً برای آنها سؤال نبود. خودش کتاب قرائت نوشته. یک چیز واضحی بود که سؤال نمی کردند.

شاگرد: آیه شصت و شش سوره احزاب «وأَطَعۡنَا ٱلرَّسُولَا»، بالای الف سکون داریه ای هست... .

استاد: یعنی عند الوقف «رسول» بخوانید. در «لَّـٰكِنَّا۠ هُوَ ٱللَّهُ رَبِّي»[1] هم همین را دارد. میگویند اگر وصل خواندید «لکنا» است، ولی اگر نخواندید «لکن» است.

شاگرد: از کجا باید بفهمیم؟

استاد: در آخر مصحف میگوید این علامت این است که اگر وصل کنید، باید بخوانید. در آخر مصاحف عنوانی به نام ضبط المصحف داریم. آن جا را نگاه کنید.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] الکهف ۳۸